

## وفق دادن خویش با موانع داخلی و خارجی

### مدرنیزه کردن اتوریتاریسم توسط رژیم های کشورهای عرب

نوشته : هاشم بن عبدالله العلوی استاد دانشگاه استنفورد، نویسنده و در عین حال پسر عموی شاه مراکش. متن زیر در شورای روابط بین المللی مونترال ، روز ۱۱ مارس ارائه شد  
برگردان : مرمر کبیر

از زمان جنگ در خلیج فارس (۱۹۹۰ - ۱۹۹۱)، کشورهای عرب خاورمیانه و مغرب شاهد تشنجات متوالی ای بوده اند که می توانست در هر کجای دیگر جهان ، الزاما باعث بی ثبات شدن قدرت های حاکم شود. معذک ، اکثر این نظام ها موفق شده اند ساختار های عقب مانده حکومتی را که نه جنگ دوم جهانی و نه استعمار زدایی ، توانسته بود دگرگون سازد، پا برجا نگه دارند. نشو و نمو نیرو های اپوزیسیون کارا در این کشور ها با دشواری روبروست و این در حالی است که رهبران بر سر قدرت، سعی دارند تصویر نوین و منزهی از خود به چشم جهانیان ارائه دهند.

سیل سخنان امیدوار کننده ای را که پس از فروپاشی دیوار برلن در ماه نوامبر ۱۹۸۹ و به هنگام نخستین جنگ خلیج فارس (ژانویه - مارس ۱۹۹۱) بیان می شد به یاد آوریم : صدام حسین را از کویت بیرون راندند و دیگر از آن پس بنا کردن نظم نوین جهانی میسر می شد. قرار بود موازین حقوق بین المللی و عهد نامه های سازمان ملل متحد در همه جا - حتی در فلسطین ، رعایت شود. «موج استقرار دموکراسی» بنا بود جهان عرب را در بر گیرد (۱). شاخص های رعایت دموکراسی و حقوق بشر قرار بود برای مجموعه جهان یکی باشد و رژیم های خودکامه بشدت تشویق به رعایت دموکراسی ( بدون تحمیل آن) بشوند.

در عرصه اقتصادی، «تدقیق های ساختاری» ( از جمله خصوصی سازی و کاهش یارانه های دولتی)، پیمان های مبادله آزاد، فراخوان هایی برای سرمایه گذاری و تشویق در راه براه اندازی اقتصاد قرار بود، بالاخره منجر به پیدایش طبقه متوسط نوینی گردد. این کارگزاران اجتماعی و اقتصادی نوین، قرار بود در همزیستی - همیاری با دیگر نیرو های ملی

– بین‌المللی، منطقه را در جهت پویایی اقتصادی و استقرار دموکراسی رهنمون کردند. در این صورت، همانند آنچه در آمریکای لاتین و اروپای جنوبی رخ داد (اسپانیا، یونان و ایتالیا)، نخبگان با استعداد محلی راهگشای تغییرات سیاسی می‌شدند (۲). به این ترتیب، خاورمیانه نیز، به آنچه در آن زمان جنبش جهانی ترقی‌خواهی معرفی می‌شد، می‌پیوست.

بیست سال پس از این دوران، نتیجه آن امیدها در عرصه‌های گوناگون (سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک و روابط بین‌المللی) اسف بار است.

در عرصه سیاسی، هنوز سه نوع رژیم در منطقه وجود دارد: نظام‌های «بسته» (لیبی، سوریه و ...)، که در آن‌ها حتی دگراندیشی ظاهری نیز فضای زندگی ندارد، رژیم‌های «درهم‌آمیخته» (الجزایر، مصر، اردن، مراکش، سودان، یمن) که در آن‌ها اتوریتاریسم و اشکالی از کثرت‌گرایی با هم همزیستی می‌کنند، و بالاخره رژیم‌های «باز»، که تنها یک مورد در حال حاضر قابل ذکر است و آن هم موریتانی است که جابجایی نیروها در آن به واقع مشاهده می‌شود.

## اقتشار میانی تحت کنترل

در عرصه اقتصادی، هر چند سیاست‌های نئولیبرالی باعث بالارفتن رشد اقتصادی شده‌اند، اما نتوانسته‌اند این کشورها را به عوامل پویای اقتصاد جهانی تبدیل سازند و به طور قطع نه فقر و نه بی‌عدالتی اجتماعی را در آن‌ها کاهش دهند. درست است که کشورهای نفت‌خیز سرشار از ارز می‌باشند اما این امر تنها به دلیل بالارفتن نرخ «طلای سیاه» است و به هیچ وجه نشانه نوآوری ساختاری در این کشورها نمی‌باشد. به یاری ابزارهایی چون «صندوق‌های مستقل»، برخی از این کشورها «قدرت مالی خود را به نمایش می‌گذارند» و با خرید بخشی از صنایع بحران‌زده کشورهای صنعتی، منابع در آمد خود را بالا می‌برند.

اما این امر نیز نشان از نابسامانی‌ها در «کشورهای شمال» دارد و به هیچ وجه نماد تحولات موفقیت‌آمیز ساختارهای اقتصادی در کشورهای این منطقه نمی‌باشد. بقیه کشورهای عربی نیز با مشکلات وخیم جوانان درگیر فقر مواجه‌اند. پرجمعیت‌ترین کشور از بین آن‌ها، یعنی مصر، هنوز نتوانسته است از جایگاه کشور رانت‌خوار فرار رود – کمک‌های خارجی به مثابه رانت‌های استراتژیک قلمداد می‌شوند.

اقتشار متوسط نوین وابسته به درآمد های نفتی و در مجموع در گیر روابط اجتماعی «مشری گرایانه» ای هستند که هنوز از بین نرفته است. رژیم های خودکامه، چه سلطنتی و چه جمهوری، قدرت عظیم وفق دادن خود با شرایط را به نمایش گذاشته و همچنان پا برجا می باشند. کلان ثروتمندان، شبکه های نفوذ و قرارداد های خود را مدیون دولت اند و تجار متوسط و پایتن - مثلا حتی در حد فروشندگان دوره گرد - مجبور به رعایت رهنمودهای دولتی می باشند. مقرراتی متغیر و مبتنی بر رشوه. دیگر مشاغل آزاد و حتی حرفه های مبتنی بر کار فکری نیز درگیر نهاد های دولتی می باشند و می بایست بهای هر گونه تخطی از حدود تعیین شده را به قیمتی گزاف بپردازند.

البته برچسب «اقتشار متوسط» دارای خاصیت کش سانی بوده، دامنه وسیعی از گروه های اجتماعی، از بازاری تا معلم، پرستار تا کاسب را در بر می گیرد. برخی افراد از خانواده های اصیل می آیند که ریشه های محلی و ملی قوی دارند و برخی دیگر نخستین فرد خانواده می باشند که خود را بالا کشیده و از فقر و بی سوادی رهانیده است. از میان دسته آخر بسیاری با اولین بحران مجددا به دامن فقر سقوط خواهند کرد. درجه داران بالای ارتش نیز به سرمایه داران نوپا پیوسته اند و بخش زیادی از دارایی های اقتصاد ملی را از آن خود کرده اند. این گروه به همراه کارمندان عالی رتبه و دیوان سالاران از طریق پست و مقام خود، ثروتی جمع کرده و بخشی از «اقتشار متوسط» را تشکیل می دهند که با هر گونه تغییری مخالف است.

دسته دیگری نیز وجود دارند که می توان آن ها را «قشر متوسط جهانی شده» نامید، آن ها دو گروهند: افرادی که به اقتضای شغل خود و یا کار تجاریشان خارج از کشور زندگی می کنند و حمایت هایشان از خانواده درون کشور، اجازه مثلا خرید یک مغازه کوچک و یا به راه انداختن کسبی محدود را می دهد و گروه های اجتماعی دیگر که با فقدان دورنمای داخلی مواجه اند و تنها راه برای پیشرفت اقتصادی خود را در خارج شدن از کشور می دانند ... حتی اگر این خارج شدن غیر قابل دسترسی باشد (۳).

هر دو نوع این مهاجرت ها نماد های کمبودهای واحدی می باشند: دولت هر چه کمتر نقش اشتغال آفرینی و حمایت اجتماعی خود را ایفا می کند. به همین دلیل نیز احساس وجود رابطه بین سرنوشت فردی و هر نوع برنامه ملی مشترک عمومی، از بین می رود.

در عین حال باید دانست که این گروه های متفاوت «اقتشار میانی» بخش کوچکی از جامعه می باشند و اکثریت اعظم مردم تنها به ادامه حیات در فقر مشغول هستند و دسترسی آن ها به آموزش تقریبا غیر ممکن است. افرادی که فعلا به دنبال برقراری دموکراسی هستند متعلق به گروه های ناهمگون تعریف شده در بالا می باشند:

لوموند دیپلوماتیک: ماهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی

دانشجویان، افراد دارای مشاغل آزاد، کاسبان خرده پا، وکلا و قضات، گروه های اجتماعی به حاشیه رانده (زنان، گروه های قومی، منطقه ای و اقلیت های دارای گویش های متفاوت). چگونه می توان بین خواسته های آن ها و مطالبات مادی دیگر اقشار فرودست شهر و ده ارتباط برقرار کرد.

در عرصه ایدئولوژیک، همه این گروه ها در مطالبه «دموکراسی» متفق اند، اما در مورد مسائل مهم دیگر بر اساس ویژگی های منطقه ای تفاوت های جدی وجود دارد. از اوایل سال های ۱۹۹۰، اشکالی که لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی در عمل به خود گرفت مانع از پیشرفت اندیشه های مترقی و لائیک در میان اقشار متوسط و مردمی شد. اسلام گرایی، در اشکال مختلف خود، به مثابه بهترین سخنگو برای بیان نارضایتی ها و تقاضای تغییرات بدل شد، حتی در بین اقشاری که به صورت سنتی چپ و لائیک بودند، مثل دانشجویان.

در همناوایی صدا های لائیک و اسلام گرا در مطالبه دموکراسی، برخی نغمه نظم اجتماعی مبتنی بر حقوق و اصول سیاسی مدرن و پذیرفته شده توسط جهانیان را سر می دهند و دسته ای دیگر نظم سیاسی مبتنی بر مجموعه آیات آسمانی را دم گرفته اند. برخی به دنبال استقرار حاکمیت اراده مردم در چارچوب حقوق می باشند و دیگران سنگ ولایت مطلق نظامی مبتنی بر اعتقادات را بر سینه می زنند. هر چند می توان، نزد اخوان المسلمین در مصر و یا حزب عدالت و توسعه در مراکش تمایلات نوینی در جهت دموکراسی و حاکمیت مردمی مشاهده کرد؛ اما باید دانست که ایدئولوژی ها بسیار سر سختند ...

کوتاه سخن، «اصلاحاتی» که از پانزده، بیست سال پیش در منطقه ما - تحت فشار غرب - در جریان است، نتوانست ما را به راهی که گویا بی چون و چرا به لیبرالیسم اقتصادی و دموکراسی ختم می شود و از مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون می گذرد، رهنمون سازد. برعکس، این اصلاحات بدون شک نشان داد که هیچ رابطه مکانیکی ای الزاما بین مراحل مختلف این گذار وجود ندارد.

چگونه می توان جذابیت به ظاهر متناقض اسلام گرایی مدرن برای بسیاری از صاحبان مدارک دانشگاهی را توضیح داد؟ بخشی از این پدیده ناشی از قابلیت ادغام دو مقوله است: غرور فرهنگی و هویت مذهبی. مدت های زیادی رژیم های منطقه به این بهانه که گویا روحانیون ارتجاعی بهتر از همه قادر به «کنترل کردن» جامعه می باشند، حاکمیت فرهنگی را به دست آن ها سپردند.

پس از ضرباتی که به ناسیونالیسم عرب وارد شد، به ویژه بعد از شکست سال ۱۹۶۷ و همکاری رژیم‌های پر اهمیتی در منطقه با اسرائیل و بالاخره بعد از اشغال و ویران سازی عراق، روحانیون از رسوایی رژیم‌های منطقه استفاده کرده خود را به مثابه قهرمان دفاع از فرهنگ اعراب معرفی کردند. نتیجه حاصل، آمیختگی ایدئولوژیک قدرتمند و نگرانی آوری است. زبان عربی دارای تاریخی طولانی و گنجینه‌هایی غنی و پر بار می‌باشد؛ اما امروز اعراب تحصیل کرده، که به چند زبان سخن می‌گویند در مقابل فقر ترجمه، بخش بزرگی از کارهای خود را به زبان انگلیسی و یا فرانسه انجام می‌دهند. با استفاده از این زبان‌ها لائیک باقی می‌مانند. جوانان نیز هر چه می‌توانند از فرهنگ جاری جهانی کسب می‌کنند و در کوچه و خیابان، بر روی سایت‌ها و تارنماها زبان محلی در هم و برهمی شکل می‌گیرد. هنگامی که چیزی را از سایت «یوتوب» دانلود می‌کنند، لائیک می‌باشند. به موازات آن خشک مقدس‌ها فشارهای زیاد وارد می‌کنند تا مانع از «آلوده سازی» زبان عربی شوند.

این فشارها نتیجه‌ای متناقض داشته باعث تضعیف موقعیت زبان عربی در جهان می‌شود. این امر گسستی بین این فرهنگ و فرهنگ‌های غربی و شرقی بوجود می‌آورد که ادعای ضعف نسبی دانش عربی را تقویت می‌کند. در حالیکه آن‌چه ما بدان نیاز داریم این است که برعکس، دانشمندان، متفکرین، هنرمندان و افراد عادی ما هر چه بیشتر از این زبان «آلوده» استفاده کنند تا بتوان از قابلیت‌های عظیم زبان عربی بهره جست.

## رهبرانی که از مردم خود وحشت دارند

در عرصه مذهبی نیز در هم آمیختگی کاستی آفرین است. جذابیت اسلام از طرفی ناشی از این امر است که در مقام آخرین مذهب ابراهیمی به میدان می‌آید که دیدگاهی مبتنی بر آرامش در آخرت ارائه می‌دهد و همه عوامل ایدئولوژیک لائیک چپ و راست را در بر می‌گیرد. اسلام ضد فرد گرایی و مصرف گرایی می‌باشد و عمیقاً در زندگی جوامع ریشه دارد. اما از نظر اجتماعی، بنا به تفاسیر متفاوت می‌تواند بسیار ارتجاعی، دارای سلسله مراتب طبقاتی و همراه با احترام به نظم و سنت باشد. باید دانست که روی سخن اسلام با تمام مردم جهان می‌باشد و هر گونه تمایل به اساسی کردن رابطه آن با یک فرهنگ ویژه (از جمله عرب) خطر تغییر آن به فرهنگ گرایی و تهی کردن آن از جنبه جهانشمولی‌اش را به همراه دارد. چنین جهت‌گیری‌ای را می‌توان در ناسزاهای القاعده به «پارسی»‌ها و برخی علما به «ترک»‌ها مشاهده کرد.

بسیاری از رژیم‌ها، مشروعیت خود را در داستان‌های ناسیونالیستی تقریباً افسانه‌ای جستجو می‌کنند که آن‌ها را به مثابه ناجی و مدافع ملت در مقابل سلطه خارجی و گاه حتی مدافع دین معرفی می‌کند. اغلب این داستان‌ها

واقعی می باشند : بسیاری از احزاب و یا خانواده هایی که قدرت را در دست دارند ، به واقع نیز نقشی قهرمانانه در به دست آوردن و حفظ استقلال کشور ایفا کرده اند. این افسانه های «وحدت بخش» که وسیعاً توسط رسانه های رسمی محلی با آب و تاب تکرار می شود هویت همسان کاذبی بین رژیم و جامعه بوجود آورده است که اکثراً از حمایت پرشور روشنفکرانی که در صدد در هم شکستن مخالفت و تشویق به فرمانبرداری هستند، نیز برخوردار می باشد.

اما در تمام این داستان ها همیشه گروهی به فراموشی سپرده می شود : در مصر ، کپت ها ( مسیحی ها )، در مراکش و الجزایر، بربر ها در دیگر کشور ها شیعیان و کرد ها. تنش های اجتماعی در پس پرده حجاب خودکامگی بر علیه چنین روایات یکجانبه ای مقاومت می کردند و رهبران که از مردم کشور های خود هراس داشتند از فضای باز سیاسی واقعی به شدت می ترسیدند. برخی از اشکال اتوریتاریسم دارای رنگ و لعاب پوپولیستی است و برخی دیگر تا آن جا پیش می رود که خلق را گرامی دارد. اما در ورای چنین پدر سالاری ای، دولت ها و نخبگان وابسته به آن ها، به این بهانه که مردم استقلال و دستاورد های خود را مدیون آن ها می باشند، به آنها به دیده تحقیر می نگرند.

در طی دو دهه اخیر از قدرت تأثیر این ایدئولوژی های «وحدت بخش» کاسته شده است. زین پس دولت های خودکامه با دسته ای از گروه های مردمی نوین مواجه اند که هر یک موضوعات نارضایتی مختص به خود را داشته و بستن دهان آن ها و یا خریدنشان به راحتی میسر نمی باشد. در عین حال این گروه ها به یکدیگر اعتماد ندارند. فعالین کارگری نظراتی را که دهقانان فقیر و ارتجاعی در مورد تغییرات لازم و ضروری دارند ، نمی پذیرند. کارفرما های صنایع داخلی ممکن است طرح های عاملین تجاری و کارمندان عالی رتبه وابسته به سازمان های مالی بین المللی را نپسندند. بالاخره بر این اختلافات وحشت از اسلام گرایی رادیکال، گاه حتی از جانب خود اسلام گرایان، افزوده می شود.

رژیم های خودکامه یاد گرفته اند تا از این اختلافات به نفع خود بهره جویند. دولت دیگر به مثابه مدافع سر سخت حق خود مبنی بر اعمال قدرت به تنهایی بر مردمی بی قابلیت به میدان نمی آید بلکه حامی مخالفین «ملازم» در مقابل برادران دشمن آن ها یعنی «افراطی ها» می باشد.

یک مثال در مصر به خوبی بیانگر تضاد هاست. در چارچوب بر نامه اقتصادی نئولیبرالی ، دولت مصر اصلاحات ارضی ناصر را زیر سوال برد و زمین ها را از دست مالکین کنونی آن ها - یعنی اکثراً دهقانان مزد بگیر سابق - در آورده به زمین داران بزرگ باز پس داد. قرار بود این «اصلاحات» به صورت تدریجی صورت پذیرد تا دهقانان رفته

رفته با شرایط جدید منطبق شوند، اما زمین داران دم پلیس را دیدند و با کمک آن‌ها بلا فاصله دهقانان را اخراج کردند (۴). دهقانان بر علیه آن‌ها بسیج شدند و می‌شد تصور کرد که اسلام‌گرایان نیز به جنبش آن‌ها بپیوندند. اما اسلام‌گرایان خود را کنار کشیدند چرا که سیاست حسنی مبارک را تأیید کرده و اصلاحات ناصر را «کمونیستی» می‌دانستند. به این ترتیب امید شکل‌گیری مخالفتی جدی در نطفه خفه شد.

سناریوی مقابله «افراطی بر علیه ملایم» برای رژیم‌های بر سر کار، قدرت انعطاف بالایی فراهم می‌کند. دیگر لازم نیست علنا درانتخابات دستکاری کرد. می‌توان انتظار داشت که احزاب سیاسی بیشتری در رای‌گیری‌ها شرکت کنند. حزب حاکم می‌تواند با ۷۰ درصد و یا حتی ۶۰ درصد آرا به جای ۹۰ درصد همیشگی بر سر کار آید. صدا‌های بیشتری در رسانه‌ها و از جمله روزنامه‌ها انعکاس پیدا می‌کند، موانع تا حدی کم شده‌اند اما خط قرمزی که نباید پا را از آن‌ها فراتر نهاد هم چنان پا بر جاست. دیگر لازم نیست آن‌ها مخالف را آن‌هم به مدت زیاد در زندان‌ها حبس کرد، البته به جز «افراطی‌ها». دولت خود همه چیز را سامان می‌دهد، سازمان‌های «غیر دولتی» (ان‌جی‌او) خود را دارد و جامعه مدنی کاذب خود را بر پا می‌کند.

البته این نمایشی بیش نیست، معقول‌سازی محدود نظم سیاسی. دولت خودکامه از طریق دموکراتیزاسیون تغییر نیافته است بلکه با نماد‌های دموکراسی خودنمایی می‌کند. می‌توان به کنایه آن را نسخه دوم خودکامگی یا «اتوریتراریسم 2.0» نامید.

عوامل ژئوپولیتیک بر این تحول تأثیر می‌گذارند. نقش پر اهمیت این منطقه در سیاست جهانی به توافقنامه بین رئیس‌جمهور آمریکا، فرانکلین دلانو روزولت و شاه سعودی عبدالعزیز ابن سعود باز می‌گردد، که در سال ۱۹۴۵ در مورد ذخایر نفتی به امضا رسید. سپس، بعد از جنگ ۱۹۶۷ با پذیرش راه حلی مبتنی بر تشکیل دولت فلسطین در کنار اسرائیل از طرف مصر و اردن ادامه یافت، ائتلاف ایالات متحده با کشورهای عرب، از جمله سوریه برای دفاع از حاکمیت کویت در سال ۱۹۹۱ و بالاخره تشویق کشورهای عرب در لیبرالیزه کردن زندگی سیاسی و تطبیق اقتصادهایشان با رهنمود‌های نولیبرالی در سال‌های ۱۹۹۰ نیز در همین راستا می‌باشند.

اما از سال ۲۰۰۱، دستگاه اداری آقای بوش قرائت دیگری از روابط با منطقه ارائه داد: الویت ایالات متحده دیگر ثبات نیست، بلکه استقرار دموکراسی است، ولو با زور. بسیاری از رژیم‌ها از رها شدن این اصل قدیمی به وحشت افتادند اما افکار عمومی عرب خیلی زود به نتیجه رسید: این عطش دموکراسی خواهی تنها برای پنهان کردن برنامه مداخله در امور کشورها در جهت حفظ منافع آمریکا و اسرائیل مطرح می‌شود. رژیم‌های منطقه متوجه شدند که

ظاهری دموکراتیک می تواند برایشان کافی باشد. به شرطی که در «جنگ علیه تروریسم» شرکت کنند و با سرکردگی آمریکا و اسرائیل به سختی مقابله نکنند.

## «صنعت تروریسم»

این دولت ها سخنانی دوگانه ادا کردند. به مردم خود اعلام کردند که با اشغال از طرف بیگانه مخالفند و در عین حال به واشنگتن یاری رساندند تا اسلام گرایان را دستگیر کند، افراد مشکوکی را که به طور غیر قانونی دستگیر کرده شکنجه کند و از بروز هر مقاومتی درمقابل اراده آمریکا برای «تغییر شکل» منطقه جلوگیری کردند.

جهانی شدن مبارزه - از طرفی دولت های امنیتی تحت نظارت ایالات متحده و از طرف دیگر مبارزین جهادی وابسته به القاعده - مبارزه سیاسی درون کشورها را کاهش داده و عاملان مقاومت داخلی را تضعیف کرده است. همانطور که جهانی شدن بر قدرت اقتصادی دولت ضربه وارد می کند و شهروندان را به مهاجرت سوق می دهد تا آینده مادی خود را تامین سازند، شرایط بین المللی ناشی از «جنگ با تروریسم» نیز مبارزین را به سوی نبرد های جهانی واهی سوق می دهد. برای فرار از ناامیدی داخلی یا به فرانسه مهاجرت می کنند تا کاری پیدا کنند و یا ... به عراق تا به میدان مبارزه راه یابند. بسیاری از عملیات پر سر و صدای جهادی ها توسط افرادی که از خارج می آیند انجام شده است، افرادی که اکثرا از مناطق نسبتا دور از منازعات، مثل مراکش آمده اند.

سر خوردگی اجتماعی معمولا دو نوع عکس العمل به همراه دارد: کنار کشیدن خود از سیاست و یا افراط. مثال الجزایر بسیار گویاست: ابتدا جبهه نجات اسلامی با خواست اصلاح دولت به صحنه آمد. سپس گروه مسلح اسلامی که بر اندازی رژیم را در دستور کار داشت و بالاخره گروه سلفی ها که باز هم افراطی ترند و با برنامه ارشاد و مبارزه وارد میدان شده اند. این گروه آخر به القاعده مغرب تبدیل شد اما از جانب مرکز القاعده «مرتد» اعلام گردید. آن هایی که نمی توانند از کشور بگریزند، خود را در محل نماینده سازمانی جهانی اعلام می کنند و امید دارند که ادعایشان پذیرفته شود، حتی اگر ارتباطشان با آن سازمان بسیار ناچیز باشد. این امر به القاعده اجازه می دهد تا در همه جا حاضر باشد، چرا که هر کسی می تواند خود را بدان وابسته اعلام نماید. برعکس، می توان شک کرد که هر مسلمان ناراضی بی القوه تروریست است. به این ترتیب «جنگ با تروریسم» به هر محله ای راه می یابد.

البته در این جا باید بین تبلیغات و واقییت ها تفاوت قائل شد. درست است که در جهان افراد خطرناکی که آماده آدمکشی می باشند وجود دارد و برخی از آن ها هم پیرو اندیشه اسلام گرایی اند. اما «جنگ با تروریسم» یک



صنعت واقعی تولید وحشت بوجود آورده است که هراس های کابوس وار کاملاً بی پایه ای را ایجاد می کند. بنا به آمار یوروپل (پلیس اروپا) در سال ۲۰۰۶ پانصد عملیات تروریستی در سطح اروپا صورت گرفت ... که تنها یکی از آن ها منسوب به اسلام گرایان بوده است - و این یک مورد هم با شکست مواجه شد (۵). در یکی از آزمایشات اخیر در ایلات متحده، سیستم امنیتی «ترانسپورتیشن سیستم سکیوریتی» موفق شد با بمب های دروغین از ده بار شش بار مامورین امنیتی فرود گاه ها را فریب دهد - سه مورد فریب مامورین در چهار آزمایشی که در لوس آنجلس انجام شد، مشاهده گردید (۶). با این حال از سال ۲۰۰۱ تا کنون در این کشور هیچ عملیات تروریستی ای انجام نگرفته است. اگر واقعا صد ها هسته تروریستی جهاد گرا در خفا مشغول به توطئه و آماده حمله بودند، نتایج آن مشهود می بود.

خارج از مناطقی که در آن ها درگیری وجود دارد، تروریسم اسلامی «جزئی» بسیار نادر است. و در این مناطق هم اشغال خارجی باعث رشد تاکتیک های مقاومت و بروز اشکال مبارزاتی نوین گردیده است - از جمله شاخه های القاعده و یا تقلید از آن. تمام پول، اسلحه و سرکوب های جهان نیز نمی تواند جلوی فردی که مصمم به عملیات انتحاری است را بگیرد. البته تهدیدات واقعی ای هم خارج از مناطق جنگی وجود دارد که سرویس های امنیتی و اطلاعاتی و پلیس با موفقیت جلوی آن ها را می گیرند - و در عمل هم آن را نشان داده اند. خلاصه کلام، هدف می بایست جنایت دانستن تروریسم باشد و نه سیاسی کردن «جهاد».

با این همه، صنعت تروریسم جز لاینفک رابطه با غرب شده است. پول بنیاد ها و «نظریه پرداز» های غربی و امکانات رسانه ها در اختیار همه کسانی است که در این منطقه آب به آسیاب «جنگ با تروریسم» می ریزند. هر چند امنیت به این ترتیب بالا نرفته، اما وحشت فراگیر شده است - به همین نسبت هم شمار سازو کارهایی که برای کنترل مردم توسط رژیم های خودکامه به کار گرفته می شود بالا رفته است. وحشت از تروریسم جای بهانه های ناسیونالیستی سابق که در مقابل استقرار دموکراسی مطرح می شد را گرفته است.

بدون شک در دیگر مناطق جهان نیز دموکراسی به این دلیل که به وعده های خود عمل نکرده است، در گیر بحران می باشد (۷). اما در منطقه خاورمیانه و مغرب قبل از این که مستقر شود بی ارزش گشته است: دیگر حتی خود این واژه نیز بی اعتبار شده است. در افکار عمومی عرب «دموکراسی» نماد بی آبروی تزویر رژیم های سرکوبگر، برنامه های نو محافظه کارانه، حمله پیش گیرانه و مداخله خارجی به طور کلی شده است. این بی اعتباری حتی دامن سازمان های غیر دولتی (ان جی او) ها را هم گرفته است. برخی از آن ها «بازاری» شده و از واقعیات محلی فاصله گرفته اند. آینده و دیدگاه مسئولین آن ها به سوی غرب جهت گیری کرده است که به آن ها یارانه می دهد؛ روحیه

لوموند دیپلوماتیک: ماهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی

مبارزاتی جای خود را به گزینه رشد حرفه ای داده است. هنگامی هم که این سازمان ها کاری به جا انجام می دهند، مثل بنیاد کارتر که در دوران انتخابات فلسطین در ماه ژانویه ۲۰۰۶ نماینده فرستاده بود، نظر آن ها صاف و ساده توسط «جامعه بین المللی» نادیده گرفته می شود. به این دلیل که انتخابات با اکثریت آرا سازمان حماس را به قدرت نشانند، جامعه بین المللی مجازات هایی تعیین کرد که به تراژدی کنونی انجامید: یک میلیون و پانصد هزار فلسطینی در نوار غزه در گرسنگی اسیرند.

## مقاومت های شجاعانه، اما متفرق

امید به اسقرار دموکراسی ناچیز است. کارگزاران سنتی تغییرات - مبارزین سندیکایی یا سیاسی و دانشجویان - بیش از هر وقت تضعیف شده به نظر می رسند. کارگزاران نوین - اقلیت های منطقه ای یا گویشی، روزنامه نگاران، روشنفکران مستقل - هنوز در متحد شدن برای تنگ کردن عرصه بر سیاستی خودکامه که دیری است بر سر کار است، ناموفق اند.

امروز نمی توانیم پیشگویی کنیم که ابزار های تغییراتی که فردا از دل مقاومت های جانی ای که روز به روز بیشتر می شوند، بیرون خواهند آمد، کدام ها می باشند. در مصر و پاکستان، قضات و وکلا دلیرانه در مقابل انهدام استقلال قضایی ایستاده اند. در مراکش و الجزایر، روزنامه نگاران در راه آزادی مطبوعات مبارزه می کنند. در همه جهان اسلام، برخی جوانان مجتهد ارتباطات نوینی بین اسلام، دموکراسی و مدرنیزاسیون ابداع می کنند.

دولت خودکامه قادر به جذب و منحرف ساختن تغییرات است، اما دستگاهی بی خدشه و غیر قابل نفوذ نمی باشد. فضا هایی که برای مانور های خود بوجود آورده است، میدان های واقعی مبارزه سیاسی نیز می توانند باشند. پیشرفت هایی در انتظار است و باید منتظر وقایع غیر قابل پیش بینی بود. اکثر تغییرات دموکراتیکی که در جهان از بعد از سال های ۲۰۰۰ روی داده در کشور های دارای حکومت های خود کامه از نوع «در هم آمیخته» انجام شده است (۸).

برای عملی ساختن تغییرات، می بایست شعار های مترقی را «محلی» کرد، احساس داشتن هدفی مشترک را بر انگیخت که ملت و اسلام را در بر گیرد اما تنها به این دو جنبه خلاصه نشود: دیدگاهی ارائه دهد که به نیاز های عاجل مردم اهمیت داده و در عین حال برنامه های وسیع تر استقرار صلح و دموکراسی را نیز در بر گیرد. کمک های ایالات متحده و اروپا با قدر دانی پذیرفته می شود اما چنانچه غرب بخواهد به طور جدی به استقرار دموکراسی

یاری رساند، می بایست ابتدا به طور جدی به نیازهای محلی پاسخ گوید. صحبت از «دموکراسی» هنگامی که سخنان از برنامه های پر اهمیت ژئوپولیتیک مبرا نبوده و همکاری با جنبش های مترقی محلی را ارجحیت نمی بخشد، بیهوده می باشد.

مردم نیاز دارند که دورنمایی باز پیش رو داشته باشند. این است بزرگترین خواسته آن ها. نیرو های مترقی می بایست در این راستا حرکت کنند. هر زبانی برای توصیف این واقعیت به کار گرفته شود فرقی نمی کند، چنین است که می بایست نظم سیاسی دموکراتیک را چه در شکل و چه در محتوی بنیاد نهاد.

۱ - مفهوم «موج استقرار دموکراسی» ابتدا توسط ساموئل هانتینگتون مطرح شد

*The Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century*, University of Oklahoma Press, 1991.

- ۲

Guillermo O'Donnell and Philippe C. Schmitter, *Transitions from Authoritarian Rule: Tentative Conclusions about Uncertain Democracies*, Johns Hopkins University Press, Baltimore, 1986.

- ۳

Shana Cohen. *Searching for a Different Future: The Rise of a Global Middle Class in Morocco*, Duke University Press, Durham, 2004.

- ۴

Beshir Sakr et Phanjof Tarcir, « La lutte toujours recommencée des paysans égyptiens », *Le Monde diplomatique*, octobre 2007.

- ۵

« 500 Terror Attacks in EU in 2006 - But Only 1 by Islamists », *Der Spiegel*, 11 avril 2007. (<http://www.spiegel.de/international/europe/0,1518,476599,00.html>)

- ۶

« Most fake bombs missed by screeners », Thomas Frank, *USA Today*, 17 octobre 2007 ([http://www.usatoday.com/news/nation/2007-10-17-airport-security\\_N.htm](http://www.usatoday.com/news/nation/2007-10-17-airport-security_N.htm)).

۷- در مورد عقب رفت دموکراسی مراجعه شود به

Larry Diamond, « The Democratic Rollback: The Resurgence of the Predatory State », *Foreign Affairs*, New York, mars-avril 2008.

# Le Monde diplomatique

---

نوامبر ۲۰۰۷

لوموند دیپلوماتیک: ماهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی

-۸

Steven Levitsky and Lucan Way, "The Rise of Competitive Authoritarianism." *Journal of Democracy* (The Johns Hopkins University Press), Volume 13, Number 2, April 2002, pp. 51-65.